

باسمه تعالی

اخلاق در زندگی کنونی - دکتر رضا داوری اردکانی^۱

شماره‌های روبه‌روی سطور، مربوط به صفحات کتاب مذکور است

۱۳- اخلاق، شأنی از زندگی آدمیان است و در روابطی که آن‌ها با یکدیگر و با جهان دارند، ظهور و تحقق پیدا می‌کند.

۱۴- این همه تمهید مقدمه‌ای باشد برای فهم و درک شرایط اخلاقی مواجهه با علم جدید و به‌خصوص علوم انسانی.

۱۴- اگر مراد این باشد که برای روی کردن به علم باید به اشخاص درس اخلاق داد، نسبت علم و اخلاق را درست در نیافته‌ایم.

۱۴- اما این هر دو در جان آدمی و در نتیجه در ظهور و سیر و زوال به هم بسته‌اند. جامعه‌ای رو به علم می‌کند که در جانش نیروی اخلاق فعال باشد و مردمی که اخلاقی‌اند و احساس تکلیف و آزادی می‌کنند نمی‌توانند به علم بی‌اعتنا باشند.

۲۰- اگر این تیمیه در پدید آمدن این گروه‌ها مؤثر بود، می‌بایست در این پانصد ششصدسال همواره مؤثر بوده باشد.

۲۱- مطلب این است که داعش به عصر ما تعلق دارد.

۲۲- بلکه نظمی برقرار شده که در آن به آسانی بر ظلم، نام‌عدل می‌گذارند و سخن صلح می‌گویند و بلای جنگ می‌آفرینند. زمانی اخلاق در جامعه حاکم است که جان و دل مردم نظر به پاکی و صفا و داد و کمال انسان و نه به برخوردار شدن هر چه بیشتر، داشته باشد.

۲۲- اما روح زمان ما کمال زندگی را نه در اتمام مکارم اخلاقی، بلکه به بهترین نحو در رسم و روشی می‌جوید که به قدرت و برخوردارگی از آن برسد.

^۱ - انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - ۱۳۹۹

- ۲۳- علم اخلاق را در مدرسه می‌آموزند. اما جایگاه اخلاق در هوا و فضای زندگی است. این هوا و فضا گاهی اخلاقی است و گاهی بی‌اخلاقی.
- ۲۳- زمانی که پر از قهر و خشونت و فساد شود، آزادی را از مردمان می‌گیرد.
- ۲۴- ولی همه مشکل این است که فضیلت عقلی از ما رو پنهان کرده است.
- ۲۵- این است که غرب ریشه ما را از زمین تاریخی خود بیرون آورده و در فضای بی‌تاریخی رها کرده است.
- ۲۵- در این فضا هرچه از خوبی و بدی است، عادت است. بعضی از این عادات هم البته از غرب آمده‌اند.
- ۲۶- اگر غرب اکنون ستمگر است، با ستمگری به قدرت فعلی نرسیده، بلکه با احراز این قدرت ستمگر شده است.
- ۲۶- با همه این‌ها اگر نیروی اخلاق نبود، اروپا ساخته نمی‌شد.
- ۲۶- اروپا قانون را به جای اخلاق گذاشت.
- ۳۰- عمل اخلاقی، اجرای فرمان باطن انسان اخلاقی است.
- ۳۰- آیا نمی‌توان گفت چیزی در سرّ سویدای وجود ما هست که ما را به کار اخلاق دعوت می‌کند و برمی‌انگیزد؟
- ۳۵- اما این بدان معنا نیست که علم را برای سودش باید آموخت. علم را برای حقیقت می‌آموزند.
- ۳۶- جهان مدرن با طرح دگرگون کردن و ساختن جهان پدید آمد و این جهان اخلاقی تناسب با طرح اصلی‌اش داشت، این اخلاق، بیشتر اخلاق کار یا اخلاق اجتماعی بود. «جهان بین دو جهان بدون حکمت علمی و تکنولوژی، نمی‌تواند خود را از آن خود کند.»

- ۳۷- اخلاق در دادگاهی که خود، قاضی و متهم آن است محاکمه می شود و باید پاسخ گوی خود باشد.
- ۴۰- جامعه‌ای که اخلاق ندارد دین هم نمی تواند داشته باشد. دین، صفا و دوستی می طلبد و این‌ها در جایی که اخلاق رعایت نمی شود، وجود ندارند.
- ۴۵- مشکل این است که هنر همواره به آغاز خویش نزدیک است و هنرمندان آن آغاز را به وجهی در می یابند، اما اخلاق چه بسا به آغاز و انجام، کاری نداشته باشد و صورت‌های مرسوم عمل و اخلاق را مطلق بداند.
- ۴۵- مردم می توانند از اثر هنری درس اخلاق هم بیاموزند. به شرط این که به اثر هنری برای آموختن اخلاق رو نکرده باشند.
- ۵۱- وقتی جامعه‌ای رو به فساد می رود، پند و اندرز و حتی مؤاخذه و مجازات کم اثر و گاهی بی اثر می شود.
- ۵۲- نمی دانند که چه بسا دروغ گفتن اقتضای این مقام است، نه صفت خاص شخص.
- ۵۲- وقتی موقع و مقام بی اخلاقی است، صاحب آن هر عقیده‌ای داشته باشد در جایی که هست همه چیز برایش مباح است.
- ۵۲- اخلاق را همیشه چیزی ورای اخلاق نگه می داشته است.
- ۵۵- اما آن اخلاق یعنی اخلاق سقراطی که دعوت به خیر است، این جهان را نمی تواند نجات دهد.
- ۶۰- این علم اخلاق هر حُسنی داشته باشد از یک عیب کوچکش نمی توان گذشت و آن این که طریقی شده است برای گفتن و عمل نکردن و خود را اخلاقی جلوه دادن و در بند اخلاق نبودن.
- ۶۱- ما دیگر زندگی نمی کنیم، بلکه عمر می گذرانیم یا عمر بر ما می گذرد.

۶۱- در این که اخلاق در نسبت با دیگران معنا پیدا می کند تردید نمی توان کرد.

۶۲- عصر ما را عصر بی اخلاقی و تبدیل اخلاق به ارزش و سپس بی ارزش

شدن ارزش ها دانسته اند.

۶۲- آدمی در عزای این توانایی و بهره مندی چیزی از حقیقت وجود خویش را

بخشیده است.

۶۲- آدمی امروز برخورداریهایی دارد که تصورش را هم نمی کرد، اما این

داشته ها و برخورداریها به وجود او تعلق ندارد.

۶۳- اخلاق وقتی از زندگی عمومی بیرون می رود، دیگر اخلاق نیست.

۶۳- جهان تکنیک می بایست بر بنیان وجود انسانی به این عظمت که کانت

می گفت، بنا شود. اما وقتی جهان ساخته می شد، دیگر جایی برای انسان و این همه

عظمت نبود.

۶۴- اخلاق، پیروی از خردی است که ناظر به خیر باشد.

۷۰- ما که هر روز زندگی مان متحول می شود، اگر می خواهیم عدل و

خویشترداری و حکمت را رعایت کنیم و قول و فعل مان شجاعانه باشد، باید از

خردی برخوردار باشیم که اوضاع متغیر موقع و مقام را بشناسد و بگوید در آن مقام

چه باید گفت و چه باید کرد. پس گفتن این که چه چیز فضیلت است، کافی

نیست.

۷۴- بی اخلاقی زمان ما ناشی از تخلف بعضی مردمان از موازین و قواعد اخلاق

نیست که با وعظ و اندرز بتوان آن را تدارک کرد، حتی دیگر از تبدیل فضائل و

ملکات فاضله به حرف و لفظ نباید گفت، یعنی فضائل به حرف و لفظ تبدیل

نشده اند، بلکه الفاظ اخلاقی هم دیگر جایی در زبان ندارند و چه بسا نامها

مسمی های دیگر پیدا کرده باشند.

۷۵- اگر هنوز فقدان اخلاق را چنان که باید درک نکرده‌ایم، از آن روست که ساحت اخلاق به آسانی از وجود ما آدمیان جدا نمی‌شود. ولی چه کنیم که اکنون حادثه‌ای آن را پوشانده و از اثر انداخته است. این حادثه جهانی است. در دنیای توسعه یافته سیاست کوشیده است تا حدی جای بی‌اخلاقی را پر کند.

۷۶- آدمی با دیگران زندگی می‌کند و در این با هم بودن، کسی می‌شود.

۷۷- در دنیای ما خواهش‌ها و بایش‌ها مدام تغییر می‌کنند و نمی‌توانیم به درستی بدانیم که مردمان در هر زمان چه‌ها می‌خواهند و چرا می‌خواهند و چه می‌توانند بخواهند و چرا خوب‌های یک زمان در زمان دیگر کمتر خواستنی است و مردمان در بند خواستن آن نیستند.

۷۸- آن‌ها از آن جهت فرد می‌شوند که در جمع خود ممتازند. نه این که از جمع جدا باشند.

۷۹- اما در قرون اخیر و در جهان تجدد حادثه‌ای روی داده است که درک آن چندان آسان نیست.

۸۰- جهان جدید جهان تاریخی است که با اندیشه تاریخی، مناسبت دارد و با آن ساخته شده است و ساخته می‌شود. وقتی با اندیشه تاریخی آن را شناسیم و اصل پیشرفت را بپذیریم، می‌پنداریم که راه پیشرفت را هم خودمان هرطور که بخواهیم معین می‌کنیم و به حلّ هر معضل که بخواهیم نایل می‌شویم.

۸۰- فرد هست اما در تناسب با تاریخ جدید، فرد شده است و می‌شود، جمع هم جمعی است که در تاریخ جدید قوام یافته و راهی را که می‌پیماید که متفکران بنیادگذار تجدد، آن را یافته‌اند.

۸۱- انبیاء و بزرگان تفکر معمولاً در زمان‌های فروستگی آمده‌اند و می‌آیند. زمان فروستگی، مستعد فساد است.

۸۱- آدمیان جزیره‌های جدا از هم نیستند. آن‌ها در یک جهان و در وحدت آن

به سر می‌برند.

۸۲- عادت را، نشان فردیت نمی‌توان دانست.

۸۳- طبیعت و عادت کلی است و ربطی به فرد ندارد پس فرد در بند خود و

خودپرستی نیست، بلکه با رهایی و آزادی از قید خود (خود طبیعی و نفسانی) فرد می‌شود.

۸۴- افراد حقیقی اینانند که در تاریخ می‌مانند.

۸۵- فرد، وابسته‌ترین اشخاص به عالم خویش و در عین حال، آزادترین است.

فرد، هم با دیگران است و هم تنهاست. او بی‌زمان و بی‌تاریخ و بی‌نسبت با عالم و مردمی که در آن به سر می‌برند، نیست.

۸۶- اگر گاهی فهم‌ها تیره است، از آن روست که زمان بر آن حجاب افکنده

است و یا درست بگویم در دوران‌های رکود زندگی و پریشانی خاطر و قصور فهم و ضعف خرد و ناتوانی در عمل، زمان، رخ پوشیده و پیوندش با ما دچار خلل و اختلال شده است. مردمان وقتی پیوند از زمان و تاریخ می‌برند، دچار پریشانی و ناتوانی می‌شوند و کار و سخن‌شان تکراری و عادی و پر از ملال می‌شود.

۸۷- اما اختیارشان بیرون از جهانی که در آن می‌زیسته‌اند نبوده است. مطلب

این است که جهان ما دو وجه ضرورت و اختیار دارد که تفکیک آن‌ها از یکدیگر بسیار دشوار است.

۸۸- هر دین و اخلاق بسته‌ای در اصل و در ابتدا باز بوده و به تدریج بسته شده

است.

۸۹- عقل در تاریخ به آدمی داده شده است و به این جهت در هر دوران

تاریخی، صورت خاص دارد و مسائل زمان را درک می‌کند. البته این درست است

که آدمی همیشه فهم دارد، اما فهم او با عالمی که دارد و تعلقش به این عالم، تعیین می‌یابد. توجه کنیم که تعلق به عالم به خرد و فهم آدمی تعیین می‌بخشد، پس فهم و خرد، مسبوق به تعلق است و اگر تعلق نباشد و آدمی عالم نداشته باشد، فهم هم ندارد یا فهم‌اش مضطرب و پریشان و پراکنده است.

۱۱۳- وقتی گفته می‌شود که اهل شعر و حکمت و اخلاق و فلسفه و دانش پیش از آن که در اندیشه روزگار باشند، غم خویش می‌خورند، مراد این است که کارها را از آن جهت انجام می‌دهند که باید انجام دهند نه این که غرضی خارجی آن‌ها را برانگیخته باشد.

۱۱۳- غمخوارِ خویش بودن یعنی خود را پاییدن و با خود صفا کردن.

۱۱۷- اخلاق و بی‌اخلاقی جهان خاص دارد و با آن جهان به وجود می‌آید و چون آن جهان برود، اخلاقش نیز از اعتبار می‌افتد. هر چند آثار ظاهری‌اش در زبان و در روان‌شناسی اشخاص کم و بیش باقی باشد.

۱۱۸- غمخوارِ خویش بودن، پروای گفتار و کردار خویش داشتن و در طلب رسیدن به سرچشمه روشنایی درون برای آزاد شدن از پرستش اصنام است.

۱۲۱- وقتی فرد و جمع را نتوان از هم تفکیک کرد و هر دو با هم‌اند و آدمی در معیت و بودن با دیگران، آدمی می‌شود، اختلاف بر سر اصالت فرد و جمع چه وجهی دارد؟

۱۲۳- خرد بیرون از زمان و زبان حتی به دشواری قابل تصور است، اما تاریخ چیست که خرد را می‌آورد و می‌برد.

۱۲۳- تاریخی که این‌جا منظور شده، حادثه‌ای است که در وجود مردمان و در عالم ایشان اتفاق می‌افتد و دوام می‌یابد. اگر این تاریخ را کمتر می‌شناسیم، از آن روست که در درون روی می‌دهد و مردمان در طی زمان آثارش را می‌بینند.

۱۲۴- مردمان و تاریخ از هم جدا نمی‌شوند و یکی بر دیگری حکومت نمی‌کند.

۱۲۴- جمع و فرد دو امر جدا و مستقل از یکدیگر نیستند، بلکه دو جلوه وجود آدمی‌اند.

۱۲۷- به نظر من اخلاق در زندگی آدمی چیزی است نظیر و بدیل عقل. اگر می‌گویند همه آدمیان اخلاقی نیستند، می‌گویم همه کم و بیش احساس اخلاقی دارند و مگر همه آدمیان عاقل‌اند؟

۱۵۰- فساد هم همین بر هم خوردن تعادل و نظم است. نه این که از وجود افراد و اشخاص بر آمده باشد.

۱۵۱- فساد در روح مردمان نیست، بلکه در عمل‌شان است و عمل به مقتضای موقع و مقام یعنی در وقت و جای معین انجام می‌شود.

۱۷۳- تا دوره جدید آزادی به معنی سیاسی در جایی وجود نداشته و مطرح نبوده است.

۱۷۳- این از آن روست که جامعه جدید، قوامش به سوژه انسانی است.

۱۷۴- درست این است که بگوییم در تجدد، سیاست، جای دین و اخلاق را گرفته است. نه این که در قدیم، سیاست، دینی و اخلاقی بوده و در زمان جدید این صفات را از دست داده یا رها کرده است.

۱۷۵- اخلاق به معنای اتخاذ تصمیم با قبول مسئولیت در آغاز قرون وسطی و نیز در آغاز تفکر دوره اسلامی و در نزاع میان معتزله و اشاعره پدید آمد، اما بسط و تفصیل آن تا دوره جدید به تعویق افتاد. شاید درست این باشد که بگوییم اخلاق به معنایی که گفته شد با فکر آزادی به وجود آمده و متعلق به جامعه جدید است.

۱۷۶- در جامعه قدیم، زندگی چندان ثابت و معین و تابع سنت است که فردیت کمتر مجال ظهور می‌یابد و در جامعه جدید، همه باید گلیم خود را به اختیار از آب بیرون بکشند.

۱۷۷- تجدد وقتی آمد ابتدا نظم خانه را به هم ریخت و در نتیجه جای چیزها تغییر کرد و کسی نمی‌دانست جای هر چیز کجاست و کجا باید باشد.

۱۷۸- اگر مردمی خود و جامعه خود و جهان موجود را بشناسند، بی‌پروا خود را توانا به هر کار نمی‌دانند. مردمی که یک صد سال در خوب و بد تجدد حیران ماندند و به آن راه نیافتند و هنوز هم فهم درستی از جهان جدید و نظم آن ندارند.

۱۷۹- هر جهانی اقتضاهای خاص خود را دارد و قابلیت‌های همه یکسان نیست.

۱۷۹- آیا این آداب و سنن هنوز هم معنی و جایگاهی را که در قدیم داشتند، دارند یا آداب و مناسک هست، اما جان ندارد و با جان‌ها پیوندش تقریباً بریده است؟

۱۷۹- این آداب و مناسک با گذران زندگی و اشتغال خاطر مردم و تعلقاتشان کمتر نسبت دارد و کم‌کم امری جدا از آن‌ها شده است. دین هست، اما جامعه دینی وجود ندارد.

۱۷۹- شریعت هست، اما به افراد و اشخاص تعلق دارد.

۱۷۹- گفته‌اند هویت ما ایرانی‌بودن، مسلمان‌بودن و متجدد بودن است.

۱۸۰- آیا در ما و در زندگی کشور این سه عنصر با هم جمع شده‌اند؟

۱۸۰- اگر دین با شئون دیگر جامعه سازگار نشود، چه بسا صورت تعصب پیدا

کند و در این صورت جبل‌المتین وحدت نمی‌شود و شاید به رعایت اخلاق هم راهبر نباشد.

۱۸۱- از حدود یک صد و پنجاه سال پیش تا کنون در کشور ما تجدد در کار بر هم زدن وحدت جهان قدیم است.

۱۸۵- اذهان پریشان نه می‌توانند حافظ وضع قدیم باشند و نه راه آینده را می‌یابند. صاحب ذهن پریشان ضرورتاً بی‌اخلاق و فاسد نیست، اما پشت و پناهی برای محفوظ ماندن از ابتلا به فساد هم ندارد.

۱۸۶- مردمی که از خرد قدیم دور شده و محروم مانده و از خرد جدید بهره‌ای نیافته‌اند، خانه‌ای برای سکونت ندارند و باد به هر سو بوزد با آن می‌روند.

۱۸۶- اقوامی که در پناه دین زندگی می‌کنند تا می‌توانند باید آن عروة الوثقی را قدر بدانند و گرامی بدانند و سایه آن را برتر از هر سایه‌ای بشمارند، اما بدانند که کار توسعه و بهبود نظام زندگی جز به راهنمایی عقل تجدد میسر نیست. ممکن است در آینده - ولی نه آینده چندان نزدیک - طرح نظامی نو در افق نظر آدمیان پدیدار شود و نوید فرا رسیدن جهانی جز جهان متجدد بدهد و در آن صورت سایه معارف الهی و حقایق دینی هم ره‌آموز باشد، ولی توسعه در معنای کنونی، توسعه تجدد است و با عقل تجدد صورت می‌گیرد. ورود و سیر در این راه - و نه تفتن در کار توسعه - با همراهی و همگامی و همکاری میسر می‌شود و البته هرچه پیشرفت بیشتر و بهتر باشد، همراهی و همبستگی بیشتر است و در نتیجه مردمان، اخلاق را نیز کم و بیش رعایت می‌کنند.

۱۸۸- ما گاهی فراموش می‌کنیم که جامعه قرن نوزدهم ایران نمی‌توانسته است به این امر که حاکمیت از آن مردم است، خود آگاهی داشته باشد.

۱۹۵- وقتی تجدد آمد و با خود آزادی آورد، همه ارزش‌ها و ملاک‌های سابق را از میان برداشت.

۱۹۵- در طرح این چشم‌انداز دیگر از رستگاری (پایان راه) چندان سخن به میان نمی‌آید، زیرا او خود را در برابر آینده‌ای نامتناهی و بی‌پایان می‌بیند و باید با آزادی خود امری را محقق می‌کند که آن را نه بخشش و عنایت و مشیت الهی، بلکه نتیجه اراده خود و اقتضای تاریخ می‌داند.

۱۹۹- اما در جهان توسعه نیافته اگر اخلاق رو به ادبار دارد، از آن روست که رسوم تجدد را به طور پراکنده پذیرفته و از نظم آن غافل مانده است و دروغا که این جهان، با این که احیاناً غرب و تجدد غربی را فاسد می‌خواند، در قیاس با آن در جهات بسیار فاسدتر است. گسیختن پیوند با گذشته و درنیافتن چشم‌انداز جهان توسعه یافته، این جهان را سرگردان و پریشان کرده است، چنان که اکنون این جهان دیگر مقصدی ندارد و فقط چیزهایی را می‌خواهد که جهان توسعه یافته دارد.

۲۰۴- اگر مقصود این است که مردمی با عقل و آداب قدیم زندگی می‌کنند و در راه دگرگون کردن جهان و زندگی خود و بنای نظم عقلانی جدید وارد نمی‌شوند، امکان آن را نمی‌توان به کلی رد کرد. ولی چنین وضعی در هیچ جا وجود ندارد، زیرا نظم زندگی قدیم بر هم خورده است.

۲۰۴- در رنسانس نه فقط افکار و معارف و ادبیات جدید پدید آمد، بلکه بشر جدیدی ظهور کرد، بشری که دیگر قرون وسطایی نبود. اگر مردم اروپا قرون وسطایی باقی مانده بودند، تاریخ قرون وسطی ادامه پیدا می‌کرد یا نظام زندگی اروپا از هم می‌پاشید. ولی نه این شد و نه آن، بلکه طرح تازه‌ای از جهان و انسان پدید آمد و تحقق پیدا کرد.

۲۰۵- اما انسان جدید را که تعریف کردند نگفتند این انسان ساکن و مقیم اروپای غربی است و دیگران در این تعریف نمی‌گنجند.

۲۱۶- خودآگاهی به وضعی که داشته و چیزی که بوده‌ایم و هستیم، شرط رفتن به سوی آینده است.

۲۲۲- نظر اصحاب سنت هر چه باشد، تجدد هیچ رسم و سنتی بیرون از خود را نمی‌پذیرد و سنت را از خانه بیرون می‌کند و یا به خدمت می‌گیرد، زیرا برای بسط وحدتش باید محفوظ باشد، یعنی اگر همه شئونش در هماهنگی و همبستگی کامل با هم کار نمی‌کنند، عنصر بیگانه‌ای از خارج نیاید و این تعارض‌ها را تشدید کند.

۲۲۳- وقتی تجدد آمده است، سنت دیگر در خانه خود قرار ندارد و دیگر آنچه در سابق بود، نیست.

۲۲۵- هر جا که می‌بینیم پُر از قانون است و برای همه چیز قانون می‌نویسند، بی‌نظمی و پریشانی در روابط غالب شده است.

۲۲۶- هیچ قانونی از عهده فساد بر نمی‌آید.

۲۲۷- رعایت قانون مسبوق به اخلاقِ قانون دوستی است.

۲۳۰- علم و تکنولوژی‌ای که اقوام و کشورهای توسعه نیافته دارند، چون با لوازم تاریخی آن قرین و توأم نیست، علم و تکنولوژی تقلیدی و سرهم بندی است. اکنون آموختن علم و تکنولوژی در همه جا امری ضروری است، اما علم و تکنولوژی نباید در حدّ آموزش متوقف شود.

۲۳۱- علم، پژوهش است، یعنی مدام باید بسط یابد. اما پژوهشی مایه پیشرفت می‌شود که مسائل مطرح شده در جهان علم و زندگی را طرح و حل کند.

۲۳۷- تجدد، تحول در وجود و در جان اروپائیان بود و بدون این تحول، علم و تکنولوژی و سیاست و فرهنگ جدید متحقق نمی‌شد.

۲۳۸- ما تجددمان را می‌خواستیم روی پایه‌های سنت قدیم بنا کنیم. ولی تجدد بر پایه این سنت بنا نمی‌شد، بلکه سنت را دستخوش اضطراب و پریشانی می‌کرد.

ما چون این را نمی‌دانستیم و در نیافتیم، تجددمان را بر پایه و هم قرار دادیم. پس طبیعی بود که قوام و ثبات نداشته باشد.

۲۴۲- پس با سخن سقراط که گفت آنان که بدی می‌کنند، خوبی را نمی‌شناسند و اگر مردمان، خوبی را بشناسند، بدی نمی‌کنند چه کنیم؟ دانستی که سقراط و افلاطون می‌گفتند از سنخ و جنس اطلاعات امروزی نبود.

۲۴۴- ایرانی‌ها پس از مسلمان شدن به پیروی از اسلام اکتفا نکردند، بلکه در کار فهم دین و زبان وحی و حتی تحقیق و تدوین قواعد زبان عربی و نحو آن وارد شدند و با کوشش آن‌ها بود که علم دوره اسلامی بنیاد گذاشته شد.

۲۴۵- دار مستتر، ایران‌شناس فرانسوی گفته است که اسکندر می‌خواست ایران را یونانی کند، یونان را ایرانی کرد.

۲۵۰- احساس دانایی و توانایی در صورتی منشأ اثر می‌شود که خود را مأمور انجام وظیفه‌ای کنیم که در باب امکان ادای آن تأمل و تحقیق کرده‌ایم.

۲۵۰- تجدد، راه را یک راه بیشتر نمی‌داند و آن راه، تجدد است.

۲۵۰- بلکه امر به مشارکت در یک برنامه تاریخی است. این برنامه تاریخی را با فلسفه و علم و سیاست جدید می‌توان تدوین و اجرا کرد.

۲۵۰- پس اخلاق‌شان اخلاق ادای وظیفه اجتماعی و تاریخی و رعایت نظم سازمانی است.

۲۵۱- آیا می‌دانید و توجه کرده‌اید که مسئولیت داشتن با مسئله داشتن ملازم است؟

۲۵۲- در تجدد میان مردم نوعی همبستگی و مشارکت برای رسیدن به آمال جمعی یا چشم‌اندازهای تاریخی ضرورت دارد.

۲۵۳- تجدد دویست سال است که به تدریج جان جهانیان را اشغال کرده است.

۲۵۴- این امکان را که راهی گشوده شود و افق تازه‌ای در نظر آید که راه به زندگی دیگری و رای زندگی متجدد و متجددمآبِ کنونی برد، انکار نمی‌توان کرد. در صورت گشایش این امکان ممکن است قانون تکنیک قدرت بی‌چون و چرای کنونی را از دست بدهد و جایگاهش دگرگون می‌شود و ناگزیر قانون دیگری حاکم می‌شود.

۲۶۲- پس باید چیزی در تاریخ ما حادث شده باشد که چشم‌ها را نزدیک‌بین و گوش‌ها را کر و دست‌ها را کج و ناتوان و خردها را علیل و نابینا کرده است.

۲۶۳- علم و فلسفه را منتزع و جدا از نظم زندگی صاحبانش فرا گرفتیم و نتوانستیم چنان که باید ربط آن را با نظام زندگی دریابیم.

۲۶۴- مردم اجتماع‌های قدیم لازم نبود که مدام تأسیسات تازه پدید آورند و آن‌ها را در نسبت با چیزهای دیگر و متناسب با امکان‌ها مستقر سازند، زیرا نظم زندگی‌شان نظمی نزدیک به نظم طبیعی بود.

۲۶۷- در حقیقت، داشتن زندگی مصرفی در جهان دینی تمنای محال است. وقتی زندگی مصرفی می‌شود، دین از اجتماعات به خانه‌ها و ارواح اشخاص می‌رود و در آن جاها هم احساس می‌کند که در جای خود نیست.

۲۶۸- وقتی ظاهر و باطن از هم جدا شوند، اعتقادات به عادات صرف مبدل می‌شوند و دیگر با دل و جان سر و کاری ندارند.

۲۶۹- درست است که اخلاق در کتاب‌ها و در محفظه حافظه و اطلاعات ما وجود دارد، اما این اخلاق جان ندارد.

۲۶۹- مگر آن که تحولی در جان‌ها پدید آید و زبان شأن حقیقی خود را باز یابد و زبان دل و جان شود.

۲۸۰- فساد یک کشور در نظم و روابط و مناسبات آن است. وقتی کارها از نظم و قاعده خارج می‌شود و اشخاص مجال دخالت بی‌رویه می‌یابند، کسانی که مستعد خلاف و تخلف‌اند از گسست و خللی که در کارها به‌وجود آمده است، بهره می‌برند و مقصود نامشروع خویش را می‌جویند، و تا این گسست هست، فساد از میان نمی‌رود.

۲۸۱- به نویسندگانی که خلقیات ما ایرانی‌ها را بد وصف کرده‌اند کاری نداشته باشیم. اکنون در کشور ما انواع فساد وجود دارد. رفتارمان با یکدیگر زشت است و در مواردی که با هم اختلاف رأی و نظر داریم به جای این که حرف‌مان را بزیم و دلیل بیاوریم، از همان ابتدا ناسزا می‌گوییم و برای اثبات مدعای خود از جعل خبر و دروغ‌گویی و برچسب‌زدن و متهم کردن پروا نداریم.

۲۸۲- جهان توسعه نیافته از آن جهت معلق میان جدید و قدیم مانده است که در عین ناتوانی، غرور همه توانی دارد و به جای آن که به ناتوانی‌های خود، خودآگاهی یابد، خود را توانا می‌داند و در این پندار، از خود راضی است.

۲۸۵- اگر کسانی خلقیات ما ایرانی‌ها را پر عیب و نقص دانسته‌اند، باید به سخن‌شان اعتنا کرد و این اعتنا نباید در بحث و نظر محدود بماند.

۲۹۱- اگر فی‌المثل سیاست و حکمرانی کشوری که با حماقت اُنس پیدا کرده است یک ذره به خود بیاید، این به خود آمدن موجب تحولی بزرگ می‌شود، تحولی که شاید با نوشتن و انتشار هزاران کتاب به‌وجود نیاید (و به وجود نمی‌آید). خودآگاهی به آنچه هستیم و کاری که می‌کنیم تعادل و اصالت را به وجودمان برمی‌گرداند و این تعادل، موجب بهبود رفتار و کردار و گفتار می‌شود.

۳۰۴- آنچه اکنون در عرف، اخلاق خوانده می‌شود رعایت حدود کارها و حقوق دیگران است و برخورداری از تعادل در گفتار و رفتار و کردار است.

۳۰۷- در فلسفه دکارت سوژه، صرفاً سوژه شناخت بود.

۳۱۷- اکنون معمای جهان توسعه نیافته یا بخش‌هایی از آن این است که آن‌ها دانشمند و مدرسه و دانشگاه دارند، اما برنامه و نظم ندارند و در نتیجه دانش‌شان چنانچه باید کارساز نیست.

۳۱۹- علم جدید با پدید آمدن بینش جدید به جهان و انسان و مبدأ آن‌ها و ظهور بشری که وجودش عین اراده است، تأسیس شده و سیری است از اراده به دانستن به سوی چشم‌اندازی تاریخی، و با این سیر است که دگرگونی بزرگ در جهان پدید آمده و سودها و زیان‌ها عاید و نصیب آدمی شده است.

۳۲۰- علم، گرچه با دانشمند است، در اختیار دانشمند نیست.

۳۲۰- جهان جدید، غایت ندارد و انسان در این جهان خود غایت است. مبدأ و

آغاز هم اوست.

۳۲۲- در پیشامد رنسانس، علم و عقل و سیاست و هنر و فلسفه صورت دیگر پیدا کرد و فهم تازه‌ای جای فهم قرون وسطی را گرفت.

۳۲۳- گوشِ هر زمان به همه سخن‌ها باز نیست.

۳۲۴- تاریخ با میل آغاز نمی‌شود، بلکه با برخورد به دیوار سختی که چشم‌بسته به سمت آن می‌روند و با گردش به سوی دیگر و یافتن چشم‌انداز و با امید و اراده رفتن به سوی آن، بنیاد می‌شود.

۳۲۸- وقتی می‌گویند علم راه زندگی را نشان نمی‌دهد، این را عیب علم نمی‌دانند، زیرا قرار نبوده است که علم، راه زندگی را نشان دهد. کسانی که از حد و جایگاه علم می‌گویند، با علم ستیزه نمی‌کنند.

۳۲۸- علم جدید گیاه معجزه آسا و خودرویی نبوده که بر حسب تصادف پدید آمده و کارسازی کرده و مطبوع طبع مردمان و مورد پرستش جمعی از آنان قرار گرفته باشد. این علم، در ارواح مردمی پدید آمده است که خود را در سرنوشت اروپا شریک یافته و کوشیده‌اند که به گوشه‌ای از چشم‌انداز آن، که غلبه بر جهان و مهار طبیعت است، نزدیک شوند. علم جدید نه از فلسفه مستقل و جدا بوده است و نه از سیاست.

۳۳۰- تاریخ‌ها آغاز و پایانی دارند و عجب این که آغاز و پایان چنان به هم پیوسته‌اند که گویی پایان در آغاز وجود داشته است. بیان مطلب این است که در آغاز هر تاریخ و از جمله آغاز تاریخ تجدد (که علم جدید ستون آن است) طرح و چشم‌اندازی فراروی مردمان ظاهر می‌شود که در نظر آنان، آشنا و خواستنی است و استعداد رفتن به سوی آن را دارند.

۳۳۲- گاليله از جمله مظاهر بزرگ زمان خود بود. اما اگر او هم نبود، بدانیم که تلسکوپ اختراع می‌شد و فیزیک جدید راه خود را آغاز می‌کرد.

۳۳۳- تاریخ جدید غربی با تحول در اخلاق و پدید آمدن روحیه دانستن برای ساختن بنا شده است.

۳۳۳- اخلاق جدید با تحول در وجود انسان و روابط انسانی و تلقی تازه از سیاست به وجود آمده.

۳۳۴- در این اخلاق، آدمی خود را ناچیز نمی‌داند، بلکه احساس توانایی می‌کند و قدر و عظمت خود را در این توانایی و ادای وظیفه می‌داند.

۳۳۴- بودلر، شاعر مدرنیته، می‌گفت مدرنیته آفریدن چیزهای نو نیست، بلکه آفریدن خود است.

۳۳۴- بشر جدید با ساختن خود، جهان را دگرگون کرده و با این دگرگونی، خود نیز دگرگون شده است.

۳۳۵- جهان متجدد در پایان راه خود گرفتاری‌ها دارد و دیگر چشم‌اندازی پیش‌رویش پیدا نیست.

۳۳۶- عمل نه فقط در سیاست، بلکه در علم نیز موقوف به درک شرایط است.

۳۳۹- در این که دین اسلام و رهبری دینی - و نه هیچ نیروی دیگری - می‌توانست چنین نهضتی را به وجود آورد و راه برد، به دشواری می‌توان تردید کرد. پس در این که انقلاب صفت اسلامی داشت و دارد تردید نباید کرد.

۳۴۰- کار بزرگ، یعنی سرنگون کردن نظام سلطنتی، صورت گرفته بود. کار بزرگ دیگر هم، اسلامی کردن کشور بود که با توجه به مسلمان بودن مردم و حرمتی که روحانیت داشت، مشکل نمی‌نمود.

۳۴۳- علم و دانشگاه صرفاً برای با سواد کردن جوانان نیست. علم و دانشگاه از ارکان کشورند و باید چراغ، فرا راه آینده آن بدارند.

۳۵۷- تجدد نه فقط امری تاریخی تازه، بلکه پدیدآمدن بشر دیگر با فهم و درک دیگر بود.

۳۶۰- جامعه جدید مجموعه‌ای از مردمان نیست که آن‌ها را به هر راه بتوان برد و یا آن‌ها هرکاری که بخواهند بتوانند انجام دهند. جامعه جدید با فهم خاص و اراده به عمل دگرگون ساز و ناظر به قدرت و تدبیر، قوام یافته است و می‌یابد.

۳۷۶- فعل آزاد حقیقی، فعلی شبیه اثر هنری است که برای اولین بار صورت می‌گیرد و هنوز صورت نوعی و مثالی ندارد. کانت درست می‌گفت که فعل اخلاقی نباید به هیچ غایت و مصلحت نظر داشته باشد.

۳۷۷- کانت، اشعری دوران است.

۳۷۷- به نظر کانت، نشانه بلوغ، پدید آمدن اراده‌های شخصی و در عین حال، پیروی از قانون اخلاقی است.

۳۷۷- همه تفکر کانت، کوششی است برای درک شرایط توانایی انسان و امکان ساختن جهانی که در آن صلح و عدالت و خیر حاکم باشد.

۳۷۸- اخلاقی که شرط پدید آمدن علم است، از سنخ آداب و عادات نیست. پدید آمدن علم و نظر به فرمان باطن یعنی به چیزی نظیر و شبیه قانون اخلاقی کانت نیاز دارد. شاید کانت هم در طرح اخلاق خود به وظیفه تاریخی ساختن جهان جدید و متجدد نظر داشته است. جهان در حال توسعه نیز، که علم را از اروپا فرا گرفته است، در صورتی به مرحله توسعه وارد می‌شود که با فهم و درک تجدید آشنا شود و به آزادی در طرح مسائل برسد.

۳۸۰- وظیفه بزرگ اخلاقی دانشمندان ما، پیش از مشارکت در مسابقه مقاله نویسی، کوشش برای قرارداد علم در جایگاه مناسب آن است.

۳۸۰- مشکل جهان توسعه نیافته، دوری از فهم زمان است. علوم انسانی و اجتماعی و مخصوصاً فلسفه در این میان وظیفه‌ای بزرگ دارند. آن‌ها باید زمان اکنون را دریابند.

۳۸۲- شرایط اخلاقی علم، مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های معین و مدوّن نیست. علم نیز با صدور دستورالعمل و بخشنامه متحول نمی‌شود، بلکه باید ندایی از درون جان اهل نظر و علم در داده شود که آن‌ها را به فردا بخواند. آن‌ها اگر بتوانند به فردا نظر کنند و چشم‌انداز آن را ببینند، به سمت آن می‌روند.

۳۸۶- فهم، امری مطلق نیست که متعلق به انسان مطلق باشد، زیرا انسان موجودی است که با جهان و در جهانی خاص، می‌تواند انسان باشد و فهمی داشته باشد.

۳۸۷- فهم ما جهان ما است.

۳۸۸- اخلاق علم می‌تواند ما را متوجه سازد که علم را برای چه می‌خواهیم.

۳۹۲- علم، علم جامعه و زمان است.

۳۹۳- علم جدید، علم آنچه هست نیست، بلکه علم دگرگون‌سازی موجودات و اعطای صورت انسانی به آن‌ها و ساختن آینده است. این دگرگون‌سازی شأن تاریخی علم است.

۳۹۸- فهم علم جدید، فهم دوران جدید است.

۳۹۹- نظام فکری کانت و یا فهم کانتی، یعنی فهم جهان متجدد، فهمی است که جهان جدید با آن قوام یافته و همه مردم جهان به آن تعلقی دارند. به این جهت نفی فهم کانتی، بی‌وجه است، زیرا این نفی، نفی یک رأی نیست، بلکه نفی یک جهان، آن هم یک جهان بشری گسترده در سراسر روی زمین است.

۴۰۳- در جهان توسعه نیافته، دو رأی و نظر در باب علم جدید و توسعه تجدد وجود دارد. نظر غالب این است که باید در این راه بی‌چون و چرا رسوم غربی را رعایت کرد. صاحبان این رأی به پیمودن راهی که غرب پشت سر گذاشته است، معتقدند. گروه دیگر، به خصوص اگر با فرهنگ ملی و تاریخی انس و آشنایی داشته باشند، از تطبیق شیوه غربی با فرهنگ خود می‌گویند و علم را متناسب با فرهنگ و اعتقادات خودی می‌خواهند. منتها کمتر توجه دارند که اول، این اعتقادات و آرای کم و بیش با رسوم و آرای تجدد در آمیخته و تعدیل شده است و دوم، تطبیق تجدد با فرهنگ در عمل باید صورت گیرد.

۴۰۶- هنجار امروز با هنجار دیروز تفاوت دارد. عقل مشترک، هنجار کنونی را

ترجیح می‌دهد و شاید آن را مطلق بداند.

۴۰۷- اگر دانشمند علوم انسانی باید بداند و می‌داند که امکان‌های فرا روی جامعه چیست و کدام‌ها است و چگونه از وضع موجود نامطلوب می‌توان خارج شد و در ارائه طریق و توضیح و بیان وضع موجود و امکان‌های آینده برای بیرون‌شدن از این وضع سعی نکند، به خیر و صلاح مردمان بی‌اعتنایی کرده و شیوه‌ای در راه علم برگزیده است که اخلاق آن را نمی‌پسندد و تاریخ، که خواهر اخلاق است، فردا او را سرزنش خواهد کرد.

۴۰۸- من وضع موجود کشورهای توسعه یافته را ایده‌آل نمی‌دانم و حتی اعتقاد دارم که غلبه میل به مصرف در همه جا نشانه بی‌معناشدن زندگی آدمی و آغاز بر هم خوردن کُلّی تعادل در وجود مَرمان و ظهور آشفتگی‌ها و بحران‌های روحی و اخلاقی شدید است. اما کشورهای توسعه نیافته چه می‌توانند بکنند؟ آیا راهی جز راه طی شده جهان توسعه یافته می‌شناسند؟ اگر افق تازه و راه دیگری گشوده و پیدا شود، دیگر پیمودن راه توسعه وظیفه نیست و باید از آن منصرف شد. اما تا زمانی که راه دیگری پیدا نشده است بیش از دو انتخاب پیش روی ما نیست: یکی ماندن در وضع توسعه نیافتگی و دیگر رفتن به سوی توسعه.^۲

۴۰۸- گذشت از وضع توسعه نیافتگی مستلزم عزم و اراده است نظیر آنچه از قرن هجدهم اروپا به وجود آمد و غرب را راه برد.

۴۱۱- اما نیست‌انگاری پایان دارد ولی پایانش با حرف‌های شبیه اخلاق که می‌زنند صورت نمی‌گیرد، زیرا این حرف‌ها نیست‌انگاری منفعل است. نیست‌انگاری را باید دید و با آن رو در رو ایستاد و احیاناً سیلی سخت آن را تحمل کرد.

^۲ - آیا با نظر به انقلاب اسلامی به عنوان تاریخی دیگر نمی‌توان به جهانی دیگر غیر از دو جهانی که جناب آقای دکتر داوری می‌فرمایند؛ فکر کرد تحت عنوان «جهان بین دو جهان»؟

